



کوئن‌ها و جهان اسطوره‌های
ای برادر تو کجایی / بخش دوم و پایانی

ای برادر تو همه خود ریشه‌ای

روزبه حسینی

و اما اودیسه

اسطوره‌شناسی خاصی از آنها خارج شده و حتی باعث شده روان‌شناس بزرگی مثل یونگ می‌د روان‌شناسی خود را بر اساس اسطوره‌شناسی (اسطوره‌شناسی یونان و روم) بنا نهد.

در روزگاران خیلی پیش، اولیس در ایتاک (جزیره‌ای در ساحل غربی یونان) می‌زیست؛ او با زن زیبایی به نام پنه‌لوپه ازدواج کرد. این زن همسری فداکار بود و از او صاحب پسری به نام تلماک شد. هنگامی که تلماک یک ساله بود، اولیس برای جنگ با تروا فرا خوانده شد. این جنگ سال‌های زیادی به طول انجامید و زمانی اولیس به میهن بازگشت که پسرش



O BROTHER, WHERE ART THOU

جهان اسطوره‌ها / شخصیت‌ها / سیرِ قصوی

۲۱ ساله بود...

برخی از داستان‌ها و ماجراهایی که بر سر اولیس آمده چنین است:

بعد از سال‌ها جنگ بین یونان و تروا، در جریان یک طرح و نقشه هوشمندانه، یونانیان یک اسب چوبی ساختند و اولیس جزو کسانی بود که داخل اسب بود و همراه سایر یونانی‌ها به تروا حمله کردند و شهر را به محاصره در آوردند و فتح کردند. به فاصله دو روز، ۱۲ کشتی زیر فرمان اولیس ساخته و پرداخته شد تا به میهن بازگردند. ناگهان توفانی مختصر برخاست و کشتی‌ها در میان ابر و مه ناپدید شدند. مردان پنداشتند همه گم شده‌اند، اما هنگامی که ابر از میان رفت، آنان دریافتند که به نزدیکی یک ساحل شنی رسیده‌اند. کمی که به جست‌وجو پرداختند، در آنجا غاری یافتند. صاحب غار سیکلوپی به نام «پولیسم» از فرزندان پوزیدون خدای

اساساً اسطوره فرایندی است برخاسته از تاریخ و در هر جای دنیا که تمدن کهن وجود دارد، قاعدتاً اسطوره‌های خاص مربوط به آن تمدن وجود دارند. در غرب، اساطیر یونان و روم، برخاسته از تمدن باستانی یونان و روم و در شرق، اساطیر ایران و هند و چین که آنها هم برخاسته از تمدن کهن آن منطقه هستند که البته اینها اساطیری هستند که شناخته شده‌ترند و پژوهش بیشتری روی آنها صورت گرفته، وگرنه اسطوره اینکاها اسطوره‌های سلتی و... هم وجود دارند که شاید کمتر به آنها پرداخت شده. چیزی که جالب به نظر می‌رسد، شباهت ضمنی این اساطیر به هم و ایجاد این شبهه است که کدام، وامدار کدام بوده است. به خصوص اساطیر یونان و روم که شاید بتوان گفت کاملاً شبیه به هم‌اند؛ یعنی فقط گاه اسم‌ها عوض شده و این که شکل بعضی از اساطیر در روم متفاوت از یونان است. (مانند تصویر بیانی‌ای که هومر از آرس خدای جنگ می‌دهد و با رفتن اسطوره آرس به روم، او مقدس‌ترین خدای روم پس از ژوپیتر می‌شود).

شاید به علت متون بیشتری که از حماسه‌سرایان تمدن یونانی و رومی به جای مانده و دلایل سیاسی که طی اعصار شکل گرفته، به اساطیر یونان و روم توجه بیشتری شده و آنها پژوهیده شده‌تر در اختیارند. اشعار حماسی هومر، ویرژیل، انه اید، هرپود و... بررسی شده و معناهای

شوهر دیگری برگزینند. سرانجام او با کمک تلماک پسرش، از همه خواستگاران بی‌شرم همسر خویش انتقام می‌گیرد.

پست مدرنیته

واضح است که پست مدرن دیگر فقط یک مبحث مد روز نیست، بلکه الگوی فرهنگی است که شایسته مطالعه جدی است. پست مدرن در حال حاضر به واژه‌های عامیانه بدل شده است که رد پای آن در هر حیطه‌ای دیده می‌شود. روزنامه‌های متعدد بحث‌ها و مقالات زیادی در این مورد چاپ کرده و می‌کنند و برنامه‌های تلویزیونی زیادی به مسائل مربوط به آن از قبیل سینمای پست مدرن، معماری پست مدرن و... پرداخته‌اند. هنرمندان در بخش‌های مختلف آن اعم از سینما، ادبیات معماری نقاشی و... به گونه‌ای مختلف به این بحث پرداخته و می‌پردازند. عوام مردم در این مورد (پست مدرن) حتماً چیزهایی شنیده‌اند و به احتمال زیاد عقایدی هم دارند. در این میان پست مدرن با تبدیل شدن به واژه‌های عامیانه در عین حال چیزی شبیه کلیشه‌ای تکراری نیز شده است. مقاله‌ها، کتاب‌ها و اکثر صور فرهنگی دیگر با دستپاچی واژه پست مدرن را در اکثر عناوین خود می‌گنجانند.

از نظر لیوتار نقش نقد هنری در پست مدرن باید این باشد که انرژی‌هایی را که اثر به نمایش می‌گذارد، تغییر شکل دهد، نه به صورت تمایل نظری، بلکه به صورت نوعی سیال ساختن؛ نوعی

کینه‌جوی دریا بود. مردی ترسناک بود به بلندی هشت پا، که یک دهان بزرگ، با دندان‌های بلند و تیز و یک چشم وحشتناک داشت. پولیسیم چون وارد غار شد، ورودی غار را با صخره‌ای بست و وقتی دید یونانی‌ها به غار وارد شدند، دو تن از آنها را گرفت و به خوردن آنها مشغول شد.

هنگامی که پولیسیم به خواب رفت، اولیس مردانش را واداشت تا چوبی از درخت به بلندی شش پا ببرند و یک سر آن را تیز کنند. اولیس تیر را به سوی تنها چشم پولیسیم نشانه رفت و او را کور کرد. این کار باعث خشم پزیدون شد و این خدای کینه‌جو با توفان دریا سعی در نابود کردن اولیس داشت. اولیس با مرارت‌های زیاد از این خشم نجات یافت. پس از آن واقعه کشتی باقی مانده از ناوگان اولیس در جزیره دیگری لنگر انداخت. اولین دسته‌ای که وارد جزیره شدند، با نیروی سحرآمیز سیرس تبدیل به خوک شدند.

اولیس به سوی هرمس (مرکوری) شتافت تا از او راهنمایی بخواهد. چون اولیس به آنجا رفت و به گفتن پرداخت، سیرس



تولید خواه نخواه هر چه شد. بنابراین لیوتار خواهان این است که نقد نه طراح و نه پاسخ‌گوی پرسش‌های نظری درباره اثر باشد، بلکه این پرسش‌ها را نیست و نابود کند.

ارجاعات پست مدرنیستی

یک فیلم پست مدرن با زنجیره ارجاعات متفاوت می‌تواند از مناظر مختلفی محتوایی متفاوت را مؤکد کند که این برعکس نظر بعضی منتقدان پست مدرن البته دال بر بی‌محتوایی اثر نیست! اگر روان‌کاوی و روان‌شناسی را نوعی علم بدانیم و اگر در عصر مدرن، فیلم‌سازان پرداختن به امور فلسفی را آغاز کردند، اینک در زمانه پست مدرن، تصویر، خود دارای ماهیت قائم به ذات و فی نفسه فلسفی و بیش از هر چیز دیگری در مورد سرگشتگی و از خود بیگانگی انسان پست مدرن در مواجهه با نفس زندگی و جلوه‌ها و سوبه‌های تاریک و روشن، ویرانگر و سازنده چنین مواجهه و تعاملی است. اگر زمانی فیلسوفان و روان‌کاوان مدرنی همچون یونگ، فروید و ملوین سیمن جهت درمان بیماری‌ها و اختلالات روانی نسخه مشاوره می‌پیچیدند، اینک در عصر و هیاهوی پست مدرن انسان ناگزیر از جذب و درونی کردن نوعی تجربه زیسته شده با امری است

خود را به پایش انداخت و مردان اولیس را به صورت اول برگردانید. اولیس یک سال در این جزیره ماند و از او به گرمی پذیرایی کردند. آن گاه سیرس، اولیس را از خطرهایی که در سفر دریایی در پیش داشت، آگاه کرد. سیرس به او گفت خود و مردانش را از سیرن‌های زیبا و خوش‌صدا دور نگه دارد؛ زیرا آواز دل‌فریب سیرن‌ها برای کسانی که به سوی آنها جلب می‌شوند، مرگ‌آور است.

توفانی سهمگین کشتی اولیس را در هم شکست و تنها اولیس از مرگ نجات یافت و ۱۹ روز با خطرات بسیار در جزیره‌ای دور، یک‌تنه جنگید و تلاش کرد کشتی‌ای بسازد تا با آن به آیتاک، میهن خویش باز گردد. اولیس پس از ماجراهای بسیار سرانجام با لباس مبدل؛ همچون گدایان، خود را به میهن رسانید. ولی گروهی از مردم تن‌پرور که اولیس را کشته شده می‌پنداشتند، می‌خواستند زن زیبای او را مجبور کنند تا

که ناگزیر و فطری تلقی می‌شود و نه نوعی بیماری یا اختلال؛ امر پست مدرن زندگی، با تمامی تناقضات، جاذبه‌ها، دافعه‌ها و تاریک و روشن‌هایش.

اگر زمانی هیچکاک که در بعضی موارد با اغراق استاد تعلیق در سینما خطاب می‌شد، گفته بود که هجوم بی‌رحمانه به احساسات تماشاگر و بیننده قانون لایزال سینماست، اینک سینمای پست مدرن این هجوم ویرانگر را به سوی افکار و خرد متعارف انسان بی‌نوا می‌نویسند و گسیل می‌دارد تا او را مجهز و مسلح به پیش و از مغاک پست مدرن روانه کند.

انسان، که زمانی بر این گمان بوده است که ثروت می‌تواند او را از تناقضات و ناملازمات برهاند، اینک هنگامی که این سرمایه را انباشته است، به راستی دریافته که تازه در سرآغاز راه قرار گرفته است. پیچیدگی و اسفناکی وضعیت او در مواجهه با زندگی و به تعبیر نیچه بی‌معنایی رنجی که می‌کشد و نه خود رنج بردن تا حد زیادی ناشی از ابزارها و مقولاتی است که اوقات خویش را مصروف آن کرده است؛ کامپیوتر و زن. کامپیوتر که بنا بر نظری فوتوریست گونه خدمات بی‌پایانی به نوع بشر کرده است و از سویی دیگر او را کاملاً در فضای خیالی عالم مجاز مستغرق کرده و زن که از سویی و با دستی احساس را به بشریت مردانه ارزانی داشته و از سو و با دستی دیگر، آن را دریغ کرده است. (خودآگاه و ناخودآگاه جنسی)

از این بابت است که در وضعیت پست مدرن، پژوهش عقلانی در باب معنی، حقیقت و ارزش در عین حالی که منتفی است، گریزناپذیر است...

اورت که با وعده دادن گنجی که جایش را می‌داند، باعث فرار پیت و دامار شده به نوعی ریاست گروه را به عهده دارد. هر چند که پیت به او اعتراض کند، ولی باز هم تصمیم گیرنده اورت است که با وراجی و وعده دادن گنج دروغین در واقع به دنبال همسر و به دست آوردن دخترانش است.

در ادامه مسیرشان به خانه یکی از فامیل‌های پیت می‌روند و زنجیرها را باز می‌کنند و وقتی صاحبخانه آنها را لو می‌دهد، با کمک پسر صاحبخانه فرار می‌کنند.

هنگام مواجه شدن با گروه مذهبی آن هم در حین صحبتی که درباره دزدی دارند می‌کنند، به اعتقادات مذهبی دامار و پیت که برای تغسیل به گروه مذهبی می‌پیوندند پی می‌بریم و وقتی اورت آنها را مسخره می‌کند، متوجه بی‌اعتقادی آشکارش می‌شویم.

در اینجا و از یک منظر فیلم در باره رهایی است؛ درباره شکوه آزادی. چه آنجا که زندانیانی در حال فرار نشان داده می‌شوند و چه آنجایی که سیاه‌پوستی که به خاطر رنگ پوستش قرار است کشته شود، نجات پیدا می‌کند. نامزدهای انتخاباتی از



O BROTHER, WHERE ART THOU

شخصیت سازی پسامدرن

در ترکیب جهان اسطوره‌ها با جهان امروزی

فیلم ای برادر کجایی اکتباسی پست مدرن از حماسه هومر ادیسه است. داستان از جایی شروع می‌شود که سه زندانی که به هم زنجیر شده‌اند، از گروه زندانیان می‌گریزند و در راه رسیدن به هدفشان با ماجراهایی روبه‌رو می‌شوند.

اولیس قهرمان حماسه هومر پس از پایان جنگ تروا برای رسیدن به وطنش ایதாக با همراهانش به وسیله کشتی از راه دریا حرکت می‌کند و در راه رسیدن به ایதாக که ۲۰ سال به طول می‌انجامد، با مرارت‌هایی روبه‌رو می‌شود.

سه زندانی فیلم هم همین طور در راه فرار از زندانشان ماجراهایی دارند که برگرفته از همان حماسه است؛ در ابتدای فرارشان وقتی نمی‌توانند سوار قطار شوند، واگن تک نفره‌ای را می‌بینند که سیاه‌پوست کوری به تنهایی آن را هدایت می‌کند. پیرمرد با وجود کور بودن زندانی بودن آنها را تشخیص می‌دهد و در رابطه با آینده آنها پیش‌گویی‌هایی می‌کند. پیرمرد انگار همان تیرزیاس پیش‌گوست که اولیس برای مشورت با او به سرزمین هارس رفت و پیش‌گویی‌های او را شنید. پیرمرد از آینده آنان خبر می‌دهد؛ به گنجی می‌رسند و گاوی که روی شیروانی است.

آزادی و رهایی از چنگ زمین‌داران و حمایت از ضعف سخن می‌گویند و حتی همسر اورت آزادی‌اش را در جدایی از اورت و ازدواج با خواستگار پولدارش می‌بیند...

در ادامه مسیرشان به نوازنده سیاه‌پوست جوانی برمی‌خورند و خیلی اتفاقی برای این که پولی در بیآورند، با او گروه موسیقی تشکیل می‌دهند و برای یک تهیه‌کننده صفحات موسیقی آواز می‌خوانند و بی آن که خودشان بدانند، آوازشان بسیار محبوب می‌شود.

(می‌بینید که ساختار روایی فیلم همان حماسه هومر است؛ اتفاقات گوناگون می‌افتد و باعث مشکلات در راه سفرشان می‌شود.)

گروه تعقیب‌کنندگان انگار همان خشم پوزیدون است که از شکسته شدن قاعده و اصولی به وجود آمده و همین طور ادامه خواهد داشت.

آنها با گانگستری به نام جورج نلسون آشنا می‌شوند که با ماشین پر از پولش سراغ آنها می‌آید و آنها با او همراه می‌شوند

را آشکارتر می‌کند).

... در تالاری آواز می‌خوانند و صدایشان که در این مدت محبوب شده مردم را به هیجان و می‌دارد و نامزدی که از آنها حمایت می‌کند، محبوب می‌شود، و نامزدی که سعی می‌کند آنها را دزد و زندانی نشان دهد، به وسیله مردم طرد می‌شود. فرماندار جدید هم به پاس قدردانی از آنها، به خاطر محبوبیتشان آنها را می‌بخشد.

تمام گره‌های شخصیتی - قصوی داستان به غیر از تعقیب کنندگان در این صحنه باز می‌شوند؛ آنها محبوب می‌شوند، بخشیده می‌شوند، توجه همسر اورت را به او جلب می‌کنند و انگار که این صحنه، همان صحنه کشتار خواستگاران پنه‌لوپه به دست اولیس و تلماک است که بدین گونه شاد و بشاش برگزار شده است.

تعقیب کنندگان آنها را می‌بایند و می‌خواهند دارشان بزنند که با التماس آنها ناگهان سیلی غریب می‌آید و آنها نجات پیدا می‌کنند و گاوی را روی شیروانی می‌بینند!

(هر چند که اورت بعد از نجات برای سیل دلایل علمی می‌آورد و معجزه را انکار می‌کند.)
صحنه پایانی فیلم صحنه‌ای است که اورت با زن و بچه‌اش قدم می‌زند؛ پیرمرد پیش‌گو، روی ریل قطار حرکت می‌کند و قصه با نمایی از پیش‌گوی کور به پایان می‌رسد.

و... در پایان

برادران کونن، اولیس را به میان یک جهان پست مدرن می‌آورند؛ دنیای التقاط فرهنگ‌ها؛ جهانی که معجزه جزئی از حوادث روزمره زندگی است. اگر اولیس در کتاب هومر پهلوانی با اهداف متعالی بود، در اینجا اورت، احمقی کتک خورده است که مهم‌ترین مسئله‌اش، مرتب بودن موهایش است.

اگر غول یک‌چشم داستان هومر خباثت از نامش پیدا بود، مرد یک‌چشم فیلم خودش را پشت یک شغل مقدس پنهان کرده است! در اینجا هدف نه چندان متعالی همراهان اورت برای خرید زمین و مغازه پس از یافتن گنج، در کنار انگیزه به ظاهر کم‌اهمیت خود او برای به دست آوردن دخترانش قرار می‌گیرد.

داستان فیلم جوری است که دیگر هیچ چیز به خواست و کوشش قهرمانش وابسته نیست؛ همه چیز از حوزه اختیارات بشر بیرون است. بی‌ثباتی و پیش‌بینی ناپذیری داستان پست مدرن در اینجا بیداد می‌کند. سکانس‌ها بی‌ربط شروع می‌شوند و خیلی ساده و حتی سمبل شده به پایان می‌رسند. آنها اتفاقی به تامی برمی‌خورند؛ اتفاقی اورت دخترانش را می‌بیند؛ اتفاقی آواز می‌خوانند؛ اتفاقی محبوب می‌شوند و بخشیده می‌شوند؛ اتفاقی برای همیشه نجات می‌یابند.

آنها بر خلاف انسان مدرن، به هیچ وجه ادعای تسلط بر سرنوشتشان را ندارند. حقایق هم‌سطح و هم‌ارزش فراوانی در فیلم پیدا می‌کنید؛ جاری شدن سیل هم می‌تواند معجزه باشد و هم دلایل علمی اورت قابل قبول به نظر می‌رسد.

عقاید پیت و دلمار در رابطه با رستگاری هم می‌توانند خرافات باشند و هم ایمان محض! فیلم طرف هیچ کدام را نمی‌گیرد؛ این جهان است که خیلی شنگول‌تر از آن است که با تعاریف متعصبانه و انعطاف ناپذیر ما وفق پیدا کند...

فیلم **ای برادر کجایی؟** اقتباس آزادی است از اودیسه هومر؛ اما همان طور که در تیتراژ ابتدایی فیلم هم به آن اشاره شده، تا آن حد آزاد، که حتی خودشان می‌گویند که تنها ستون فقرات حماسه هومر را برداشته‌اند و دیگر...

کتابنامه:

۱. در سایه اکثریت‌های خاموش، ژان بودریار
 ۲. ساختار و تاویل متن، بابک احمدی
 ۳. نقد و حقیقت، رون بارت
 ۴. وضعیت پست مدرن، ژان لیوتار
 ۵. فن شعر، ارسطو
 ۶. تمدن ناخرسندی‌های آن، زیگموند فروید
 ۷. مبانی روان‌شناسی، زیگموند فروید
 ۸. ضد ادیب: کاپیتالیزم، فیلپس گتاری، ژیل داور
 ۹. نقد آدمی در قرن بیستم، ژان لیوتار
 ۱۰. گفت‌وگو با دیوید کراننبرگ. Persian blog
 ۱۱. برخی شماره‌های نشریه دنیای تصویر
 ۱۲. برخی شماره‌های مجله فیلم
۱۳. درآمدی بر اسطوره‌شناسی. الکساندر گراب
۱۴. گیل گمش. برگردان احمد شاملو
۱۵. نشانه‌شناسی و زیبایی‌شناسی سینما، بوری لوتمن
۱۶. اسطوره در روان‌شناسی انسان‌های بدوی، برونسلاو مالینوفسکی
۱۷. پسا ساختار گرایی و پسا مدرنیسم. مادن ساراپ

و ناخواسته در دزدی بانک او را همراهی می‌کنند. جورج نلسون شاید شمایی هجوآمیز از سیکون‌های خونخوار است که در حماسه هومر وجود داشتند؛ آن قدر هجوآمیز که حتی دیگر به صورت مسخره شده یک انسان احمق عاشق دزدی که می‌خواهد بزرگ شدنش را در دزدی‌ها ثابت کند و عشق معروف شدن دارد، در می‌آید.

در مسیرشان با سه دختر برخورد می‌کنند که آواز می‌خوانند و آنها را اغوا می‌کنند و صبح می‌بینند که پیت نیست و تصور می‌کنند که قورباغه شده است.

گفتمیم که هومر هم در سرود دوازدهم اودیسه به سیرن‌ها اشاره می‌کند؛ به روایت کتاب اودیسه سیرن‌ها دریانوردان را به سوی خود می‌کشیدند و آنها را غرق می‌کردند. و اولیس برای این که آواز خوش آنها را نشنود و زنده بماند، به همراهان خود دستور داد تا گوش‌هایشان را با موم ببوشانند و خودش نیز بدنش را به دکل کشتی بست. سیرن‌ها برای تطمیع اولیس، علم به تمام چیزهای جهان را به او وعده دادند.

(این بخش کوتاه پایانی، برگرفته بود از کتاب **موجودات خیالی** نوشته خورخه لویس بورخس)

در رستوران با انجیل فروش یک چشمی برخورد می‌کنند که آنها را فریب می‌دهد و بعد از کتک مفصلی که به آنها می‌زند، پول‌ها و ماشینشان را می‌رباید.

او بدون شک پولیسم پسر پوزیدون است؛ سیلکویی یک چشم که اولیس او را کور کرد و خشم پوزیدون را برانگیخت؛ اما اولیس این فیلم، از او کتک می‌خورد و در جایی وقتی نمی‌تواند او را کور کند، صلیب آتشین را روی او می‌اندازد و او را از بین می‌برد.

در یک گردهمایی انتخاباتی اورت دخترانش را می‌بیند که برای نامزد انتخاباتی در حال آواز خواندن هستند و او را دیگر پدر خودشان نمی‌دانند، چون مادرشان می‌خواهد با حامی همان نامزد انتخاباتی ازدواج کند.

اورت که به علت به چنگ آوردن خانواده‌اش از زندان فرار کرده، ناامید شده و به دیدن همسرش می‌رود و در اینجا هم کتک مفصلی از خواستگار همسرش می‌خورد. در همین حین آنها متوجه زندانی شدن پیت می‌شوند و او را نجات می‌دهند و اورت اعتراف می‌کند که گنجی در کار نبوده و به خاطر خانواده‌اش فرار کرده و اینجا هم کتک مفصلی از دوستانش می‌خورد...

هر چه که اولیس در حماسه هومر دلیر و پهلوان است، اورت کتک‌خور و وراج است!

آنها با کوکلاس کلان‌ها مواجه می‌شوند که می‌خواهند دوستانشان تامی نوازنده سیاه‌پوست را بکشند... به هیئت کوکلاس کلان‌ها در می‌آیند و سعی در نجات دادن تامی می‌کنند که انجیل فروش یک چشم آنها را می‌بیند و آنها را لو می‌دهد که طی درگیری‌هایی، انجیل فروش یک چشم کشته می‌شود.

نکته جالب ریاست یکی از نامزدهای انتخاباتی بر گروه کوکلاس کلان هاست، هم او که صحبت از حقوق ضعفا می‌کند و رئیس گروه نژادپرستان است! (گفتمیم که فیلم در باره رهایی است و با نشان دادن این تناقض‌ها، ارزش و شکوه‌هایی و آزادی